

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه هفتاد و چهارم ۱۸/۰۱/۱۳۹۸

موضوع: منهج الاجابه عن الشبهات - «انواع حديث در نزد شيعه و اهل سنت»

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله

پاسخ:

... الان یکی از مسائلی که اینها خیلی دارند در شبکه‌های‌شان مانور می‌دهند این است که اصحاب ائمه خودشان از نام ائمه خبر نداشتند، این را من در تعطیلات يك مقدار بررسی کردم اینها دارند که بزرگان صحابه مانند «زراره» خبر نداشت که امام بعد از امام صادق چه کسی است؟ این برایم تعجب آور بود که ما نزدیک به صد تا روایت داریم که نام ائمه در آن ذکر شده است؛ ولی «زراره» خبر ندارد که امام بعد از امام صادق چه کسی است!

البته ما همه روایت‌ها را جواب دادیم، يك دانه روایت صحیح دارد ما بقی همه ضعیف است؛ اما من دنبال این بودم که آیا از این صد و اندی روایت اصلا خود «زراره» ناقل دوازده امام بوده و یا نبوده است؟ ما خیلی گشتیم در «تاریخ آل زراره» چند تا روایت پیدا کردیم که خود «زراره» ناقل این قضیه است. نمی‌شود که «زراره» ناقل قضیه باشد و نداند بعد از امام صادق مثلا امام کاظم امام است! یا مثلا در مورد «هشام ابن سالم» چند تا روایت داریم که «هشام» نمی‌داند امام پس از امام صادق، امام کاظم علیه السلام است، ایشان سرگردان است که می‌گوید:

فقلت مستغيثا برسول الله فاتيت القبر فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وآله إلى من إلى القدرية إلى  
الحرورية إلى المرجئية إلى الزيدية قال فاني كذلك إذ اتاني غلام صغير دون الخمس ف جذب ثوني فقال  
لي أجب قلت من قال قال سيدي موسى بن جعفر فدخلت إلى صحن الدار فإذا هو في بيت وعليه كلة  
فقال يا هشام قلت لبيك فقال لي لا إلى المرجئة ولا إلى القدرية ولكن إلينا ثم دخلت عليه .

الصفار، أبو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ (متوفاي ٢٩٠هـ) بصائر الدرجات، ص ٢٧١، تحقيق: تصحيح  
وتعليق وتقديم: الحاج ميرزا حسن كوچه باغي، ناشر: منشورات الأعلمي - طهران، سال چاپ : ١٤٠٤ -

١٣٦٢ ش

... «إلى الزيدية، إلى المرجئة، إلى القدرية و...» بعد امام كاظم می گوید: «لا إلى زيدية، لا إلى القدرية، إلى الس...»  
و همچنین روایت در مورد «ابو بصير» داریم، شما می دانید که «ابو بصير» شخصیت کمی نیست، يك شخصیت  
خیلی بزرگی است، می گوید خدایا چه کار کنم؟ سرگردان بوده نمی دانسته امام بعد از امام صادق چه کسی  
است؟ درباره چهار - پنج نفر از بزرگان این چنین نقل شده است. البته «مرحوم شیخ صدوق» این را جواب  
داده معلوم است که آن زمان هم این شبهه بوده است.

«شیخ صدوق» خودش را راحت کرده می گوید اشکالی ندارد از میان این همه روات چهار - پنج نفر هم ندانند  
اسامی ائمه چه کسانی است؛ ولی این در صورتی است که این چهار - پنج نفر صحابه از روات عادی باشند، هیچ  
غصه ای نیست چون نمی دانستند! اما کسی که ملازم امام باقر و امام صادق (سلام الله علیهما) بوده ؛ این کار را  
مشکل می کند «فضیل ابن یسار» یکی از اوتاد و صاحب کرامت بوده، «ابو بصیر» یکی از شخصیت های  
برجسته ی عصر امام باقر و امام صادق سلام الله علیهما است. همین طور «زراره» و «هشام ابن سالم»! اگر  
این ها ندانند مشکل ایجاد می شود و اصل قضیه زیر سوال می رود.

## پرسش:

بحث تقیه نیست؟

## پاسخ:

نه، بحث تقیه نیست، می‌گویند که خدایا «الی القدریه، الی الزیدیه» ما چه کار کنیم؟ ما دو تا جواب در این مورد می‌توانیم بدهیم: یکی این که این روایت‌ها همه ضعیف هستند، شاید حکومت بنی‌العباس این‌ها را ساخته‌اند تا هم چهره اصحاب را مخدوش کنند و هم يك مقداری این که نام ائمه برای همه روشن بوده این‌ها را زیر سوال ببرند.

جواب دیگر این که اصلا این‌ها با توجه به آن قضایایی که پیش آمد و «منصور دوانقی» به حاکم مدینه دستور داده بود هرکسی را که امام صادق بعد از خودش خلیفه معین کرده است سرش را بپُر و با این نامه برایم بفرست! روی این جهت این برای خیلی از افراد عادی روشن نبود، این‌ها سراغ «عبدالله افطح» رفتند و سوالاتی را مطرح کردند که نتوانست جواب بدهد، عملاً ثابت کردند که «عبدالله افطح» یکی از کسانی است که امام صادق وصیت کرده، یکی از کسانی را که وصیت کرده است «عبدالله» است، ثابت کنیم که این به درد امامت نمی‌خورد و حتی از احکام اولیه اسلام خبر ندارد و این نقش را بازی می‌کردند که مردم را متوجه کنند.

یا مثلاً «زراره» وقتی که مرگش فرا می‌رسد و خبر ندارد امام بعد از امام صادق چه کسی است، قرآن را جلوی همه باز می‌کند و می‌گوید خدایا امام من آن کسی است که در این قرآن او را معین کردی! این درسی برای عموم است که در زمان حیرت و غیره ببینیم قرآن امام را چه کسی معین کرده است، آیا «منصور دوانیقی»، «هارون الرشید» و «مأمون» است و یا ائمه اطهار هستند؟

البته در مورد روایت «زراره» جواب روشن است؛ چون تمام روایاتی که می‌گویند «زراره» شك داشت تعبیر این است که «زراره» پسرش را در «مدینه» فرستاد تا خبر بیاورد که امام بعد از امام صادق چه کسی است؟

پسرش رفت قبل از این که پسرش بیاید مرگش فرا رسید، در حال احتضار قرآن را باز کرد و گفت خدایا امام من آن کسی است که تو معین کردی و از دنیا رفت. امام صادق سال ۱۴۸ از دنیا رفته و «زراره» سال ۱۵۰ از دنیا رفته است؛ یعنی دو سال بعد از امام صادق «زراره» زنده بوده این کسانی که این روایتها را جعل کردند مشخص است که حواسشان نبوده!

این مسئله قطعی است که «زراره» متوفای سال ۱۵۰ است و امام صادق (سلام الله علیه) هم سال ۱۴۸ شهید شده است. به قولی رسواترین دروغ آن دروغی است که تاریخ او را رسوا کند؛ یعنی بدترین دروغ، دروغی است که تاریخ و واقعیت تاریخی او را رسوا کند!

وقتی قضیه به این شکلی است همه چیز به هم می‌ریزد! «زراره»ی که دو سال بعد از شهادت امام صادق زنده بوده و روایت از امام کاظم هم دارد، این را چه کار کنیم؟ لذا يك مقداری در این قضایا خوب کار نشده است.

شما می‌دانید «قلمداران» یا «سید ابوالفضل برقی» سی - چهل سال قبل از انقلاب این شبهات را مطرح کرده اند. این که الان افرادی می‌آیند اینها را مطرح می‌کنند اگر آن زمان به اینها خوب جواب داده می‌شد دیگر «مصطفی طباطبایی»، «عابدینی» و یا آقای «غروی» و امثال اینها دوباره این شبهات را مطرح نمی‌کردند و جایی برای مطرح کردن این شبهات نمی‌ماند. اگر نگوییم اینها عناد دارند قضیه این است که اینها تصور می‌کنند يك شبهه‌ای است اینها در حقیقت این را تصور می‌کنند و یا اصلا نمی‌توانند جواب پیدا کنند! «قلمداران» در این بخش نه بلکه در بخش بعدی نزدیک هشت روایت آورده که اصحاب ائمه از اسامی ائمه بی‌خبر بودند.

### آغاز بحث...

بحث ما در رابطه با ضوابط حدیث صحیح و ضعیف است. دیروز عرض کردیم در هر حوزه‌ای بخواهیم وارد بشویم در حوزه فقه، اصول، تفسیر و یا در مباحث امامت و غیره هر کجا که پای روایت در آنجا رسیده علم

رجال هم دوشادوش روایت رسیده است. يك سری بحث‌هایی در رجال هست که ما باید این‌ها را خوب کار کنیم. دیروز عرض کردم که این مباحث باید مانند حمد و سوره برایمان ملکه بشود نه این که فقط مطالعه کنیم! بعضی از مصطلحات هست که این‌ها از صفت روایت است این‌ها باید کاملاً برایمان روشن بشود. مثلاً «صحیح، حسن، موثق، خبر» شما می‌دانید «صاحب جواهر» از این‌ها زیاد دارد «صحیحة الزراره، حسنة الزراره، موثقة الزراره، خبر زراره». ما باید بدانیم منظورش چیست؟ شیخنا می‌توانید بگویید فرق بین صحیح و موثقه چیست؟

**پاسخ شاگرد:**

صحیح از نظر فقه شیعه ثقة، عدل، امامی شرایط را داشته باشد تا به امام علیه السلام برسد.

**سوال استاد:**

عادل، ضابط. موثقه چیست؟

**پاسخ شاگرد:**

موثقه این‌که مثلاً قسمت امامی بودنش مخدوش بشود، ثقه و مورد اعتماد باشد اگر سنی هم باشد اشکال ندارد

**پاسخ استاد:**

غیر امامی باشد. اگر ما مثلاً ده تا راوی یا پنج تا راوی داریم، از این ده تا راوی نه تای آن امامی، عادل، ضابط باشد ما این سه تا را ملاک قرار می‌دهیم آن یکی را کار نداریم «امامی، عادل، ضابط» امامی هم که می‌گوییم عزیزان دقت کنند، باید معتقد به امامت زمان خودش باشد. مثلاً در عصر امام سجاد است معتقد به امامت امام سجاد باشد. این‌که امامت بعدی را هم معتقد باشد و یا نباشد این را ما از ضروریات نمی‌دانیم مثلاً در زمان امام عسکری است معتقد به امامت امام عسکری باشد و من سبق!

اما در موثقه از این ده تا راوی نه تا امامی عادل ضابط و یکی از این‌ها غیر امامی است. غیر امامی که ما می‌گوییم مثلاً فطحی مذهب است، فطحی مذهب‌ها، سیزده امامی هستند دوازده امام را قبول دارند و «عبدالله افطح» را هم قبول دارند مثلاً واقفی مذهب است یعنی جزء کسانی است که بعد از امام کاظم ائمه دیگر را قبول ندارد یا زیدی است بعد از امام سجاد ائمه بعدی را قبول ندارد و لذا در خود رجال طوسی و غیره هم دارد که مثلاً «فطحی ثقه» یا دارد: «إِنَّهُ ثَقَّةٌ إِلَّا أَنَّهُ وَاقِفِيٌّ»؛ این تعبیر غالباً در کتب رجالی ما هست.

البته بعضی از بزرگان ما به موثقه عمل نمی‌کنند مثل «صاحب مدارك» و «صاحب معالم» این‌ها معتقدند ما روایت موثقه را عمل نمی‌کنیم. خود «صاحب جواهر» هم تعبیرش این است که:

«لا فسق أعظم من فساد العقيدة»

فسقی بالاتر از فساد عقیده نیست

جواهر الكلام - الشيخ الجواهري - ج ۱۳ ص ۲۹۰

یعنی کسی که عقیده‌اش فاسد شد و امامت امام زمانش را انکار کرد، این بالاترین فسق است. و لذا ما به روایات موثقه عمل نمی‌کنیم؛ ولی غالب فقهای ما به روایات موثقه عمل کرده‌اند. مرحوم «شیخ طوسی» هم در کتاب «العُدَّة» در این باره ادعای اجماع می‌کند و می‌گوید امامیه اجماع دارند بر عمل به روایت کسانی که شیعه نبودند؛ ولی در مذهب خودشان ثقه بودند، ثقه بودن در مذهب هم یعنی معتقد است که این دروغ، حرام است و دروغ نمی‌گوید طرف «واقفی»، «فطحی»، «زیدی» و «سنی» است ولی معتقد است دروغ گفتن حرام است و از دروغ احتراز دارد.

عزیزان به این نکته دقت داشته باشند که در امام جماعت، عدالت موضوعیت دارد؛ ولی در راوی، عدالت موضوعیت ندارد طریقیست دارد. ما می‌خواهیم ببینیم آیا این آقای که گفته «حدثنی الصادق» واقعاً «حدثنه

الصادق ام لا؟ شما از عدالتش پی می‌برید، از جمع بین دو سه تا روایت ضعیف پی می‌برید، از پربدن کلاغ پی می‌برید، خواب می‌بینید پی می‌برید، بستگی دارد در قطع کسی که علم بر صدور روایت پیدا می‌کند!

لذا اگر کسی اهل شراب و اهل زنا است ولی ما یقین داریم دروغ نمی‌گوید به طور مثال خیلی از افراد هر کار بدی انجام می‌دهند، ولی پدرشان را در بیاورید دروغ نمی‌گویند. ما دنبال این هستیم این که گفته امام صادق برای من روایت کرده «حدثنی زراره» حدثه زراره ام لا؟

مطلب بعدی این است که ما یک سری مصطلحاتی در روایت داریم، عزیزان این را هم دقت بکنند «حسن» هم آن روایتی است که ممدوح است «دون مرتبة الوثاقه» به طور مثال «کلینی» طبقه ۹ است از پیغمبر اکرم، با ۸ واسطه روایت نقل می‌کند. از این ۸ تا ۷ تایش «امامی، عادل، ضابط!» ولی یکی از این‌ها «امامی عادل» نیست، «امامی ممدوح» است. مثلاً امام صادق (سلام الله علیه) بعد از این که این فرد از دنیا رفته گفته (رضی الله عنه) و ما می‌دانیم امام، به هر کسی نمی‌گوید (رضی الله عنه) یا امام یک نامه‌ای را به او داده گفته این نامه را در «کوفه» به فلانی بده این‌ها یک سری قرائنی است که نشان می‌دهد آدم خوبی بوده است.

از قرائن اگر فهمیدیم این «ممدوح» بوده ولی «ممدوح دون مرتبة الوثاقه»، روایتش حسن می‌شود. الان ما درباره «ابراهیم ابن هاشم» پدر «علی ابن ابراهیم» درباره‌اش توثیقی نداریم؛ ولی می‌گوید وقتی به شهر «قم» آمد

«أول من نشر حدیث الکوفیین بقم»

الخلافاً - الشيخ الطوسي - ج ۱ ص ۱۰۵

قمی‌هایی که این همه افراط می‌کردند مثل «احمد ابن محمد ابن خالد» که از فقهای بزرگ عصر معصوم است از «قم» به خاطر نقل از ضعیف به «کاشان» تبعید می‌کنند، «سهل ابن زیاد» که بیش از دو سه هزار روایت

دارد به «ری» تبعید می‌کنند ولی روایات «ابراهیم ابن هاشم» را قبول می‌کنند، این‌ها قرینه است بر این‌که این آقا آدم خوبی بوده گرچه ما توثیقی درباره‌اش نداریم.

**پرسش:**

استاد! توثیق مرحوم آقای «خویی» و «سید ابن طاوس» که درباره ایشان هست.

**پاسخ:**

توثیقات متأخرین ملاک نیست. بحث توثیقات حدسی، نه حسی و اجتهادی. توثیقات متأخرین بعد از «شیخ طوسی» حتی خود «علامه حلی» «ابن داود» که در قرن ششم و هفتم بودند توثیقات‌شان حدسی است حسی نیست؛ ولی «شیخ طوسی»، «نجاشی»، «کشی» و غیره سینه به سینه نقل کردند ما زمان «آخوند» و «شیخ انصاری» را درک نکردیم ولی وثاقت «شیخ انصاری» برای ما به قدری قطعی است می‌توانیم قسم حضرت عباسی بخوریم.

ما غیر از تعبیر «سید ابن طاوس» که روایت نقل می‌کند «ابراهیم ابن هاشم» هم در سندش است می‌گوید این روایت صحیح است یا روایتش ثقه هستند بالاتفاق شاید از باب تغلیب گفته باشد.

**پرسش:**

«علامه حلی» هم دارد.

**پاسخ:**

«علامه حلی» هم بعد از «سید ابن طاوس» است تقریباً «سید» ۶۴۰ و «علامه حلی» ۷۲۶ است.

یک سری مصطلحات، صفات حدیث است، یک سری مصطلحات، صفات راوی است. می‌گوییم فلانی ثقه، فلانی موثق. بین ثقه و موثق زمین تا آسمان تفاوت است. ثقه یعنی عادل، موثق یعنی غیر امامی هر کجا در کتاب‌های



رجالی شیعه از عصر مرحوم «برقی» ۲۷۴ یا ۲۷۸ تا عصر حاضر واژه موثق می‌آید می‌گویند فلانی موثق یعنی غیر امامی ثقة. مانند این اصطلاحات باید برای ما ملکه بشود.

فلانی ممدوح همان که ما گفتیم مدح شده یعنی «دون مرتبة الوثاقه» فلانی مجهول، فلانی مهملاً این‌ها یک سری مصطلحات خیلی پیچیده است، معمولاً واژه مجهول، دو معنا دارد مجهول در نزد متقدمین، مجهول در نزد متأخرین. البته اگر دوستان «المدخل الی علم الرجال» را ببینند من مصطلحات عمومی را آن‌جا توضیح دادم.

«مجهول عند المتقدمین» از الفاظ جرح است؛ یعنی این آقا شناخته شده نیست فلانی چطور آدمی است؟ می‌گوید آدم شناخته شده‌ای نیست. آدم شناخته شده‌ای نیست یعنی چه؟ یعنی آدم مورد اعتمادی نیست. ولی یک دفعه می‌گوید مجهول است ما نمی‌شناسیم، فرق است بین این‌که بگوییم فلانی شناخته شده نیست یا فلانی را ما نمی‌شناسیم.

متأخرین واژه مجهول می‌آورند؛ یعنی ذکر این آقا در کتاب‌های «رجالی» اسمش آمده ولی نه مدحی دارد و نه ذمی دارد این را مجهول می‌گویند. به عکس مهملاً شما «رجال مامقانی» را ملاحظه کنید اسامی روات را در یک ستون آورده جلوی‌ش هم نوشته ثقة، موثق، مجهول، مهملاً، مهملاً، مجهول به همین شکل ردیف کرده.

مهملاً آن است که اسم این راوی در کتاب‌های روایی ما آمده؛ ولی اصلاً در کتاب‌های «رجالی» متذکر نشده‌اند، مجهول آن است که متذکر شده‌اند ولی مدح و ذمی ندارد. آقایان مثل «علامه حلی» و «ابن داود» بعضی از بزرگان مثل «سید مجاهد» پسر «صاحب ریاض» این‌ها بر «اصالة العدالة» معتقد هستند.

آقای «خوئی» هم خیلی از دست این‌ها عصبانی است و در کتاب «معجم الرجال» هر گاه به این «اصالة العدالة» می‌رسد خیلی با عصبانیت از این‌ها تعبیر می‌کند. منظور از «اصالة العدالة» هم از نظر آقایان این است که یک مسلمان و یک مؤمن وقتی به تکلیف می‌رسد بین خودش و بین خدای خودش عهد می‌کند گناه نکند، یعنی ملتزم به عدم گناه می‌شود! التزام بر عدم گناه بر هر مؤمنی هنگام بلوغ برای ما ثابت است، بعد ما شک

می‌کنیم گناه کرده یا نکرده؟ فسقی انجام داده یا نداده؟ چون التزام به عمل به شرایع، مسبوق بوده می‌گوییم اصل عدم ارتکاب فسق است. یا اصلاً استصحاب می‌کنیم آن زمان تکلیف را که آن لحظه گناه نکرده می‌گوییم این شخص گناه نکرده استصحاب می‌کنیم تا زمان صدور روایت.

ما یک روزی خدمت آیت‌الله العظمی «شبیری زنجانی» بودیم معمولاً ما در بحث «رجالی» هر چه داریم از این بزرگوار داریم. من سال ۴۹-۵۰ که وارد «قم» شدم ملازم ایشان بودم، نماز صبح ماشینم را جلوی منزل ایشان پارک می‌کردم با ایشان تا حرم بحث‌های رجالی داشتیم نماز ایشان که تمام می‌شد با ایشان تا منزل ایشان بحث می‌کردیم گاهی وقت‌ها حرف‌مان تمام نمی‌شد می‌گفت فلانی بیا به کتابخانه من در زیر زمین برویم و بحث را ادامه بدهیم.

به قول حاج آقای «سبحانی» ایشان از افراد بی‌نظیر تاریخ شیعه در «رجال» است. خدای عالم هم یک حافظه‌ی خیلی خوبی به این بزرگوار داده است. با این‌که سن ایشان نزدیک به ۹۲ است حافظه ایشان ماشاء الله دست نخورده است!

در هر صورت ...

ایشان یک روزی به من گفت «اصالة العدالة» ای که آقای «خوئی» دارد من ندیدم که این بزرگان اصلاً مطرح کرده باشند. آقای «خوئی» از کجا در آورده؟ گفتم حاج آقا، مرحوم «سید مجاهد» کتاب اصولی به نام «مفاتیح الأصول» دارد - کتاب رحلی است و حدود ۸۰۰-۹۰۰ صفحه است اگر هم بخواهد چاپ بشود گمانم ۲۵-۳۰ جلد بشود - گفتم ایشان مفصل مطرح کرده، گفت من این کتاب را ندارم گفتم حاج آقا، ما خدمت‌تان تقدیم می‌کنیم ولی به شرط این‌که برگردانید! ما کتاب را خدمت ایشان دادیم به گمانم ۲۰ سالی است که ایشان کتاب را به ما برگرداندند!

-ایشان بنا است مطالعه کنند و برگردانند تا آخر مطالعه نکردند! ما یک جایی همین قضیه را گفتیم یکی از شاگردهای ما «مفاتیح الأصول» را داشت ایشان هم به ما داد گفت آقا شما مطالعه کردید به ما برگردانید ما هم هنوز تا آخر مطالعه نکردیم!-

ایشان مفصل اقوال قداماء که معتقد به «اصالة العدالة» بودند را مطرح کرده است.

عرض کردم مرحوم آقای «خوئی» هم خیلی عصبانی است به «اصالة العدالة» می‌رسد یک مقداری با عصبانیت به این‌ها حمله می‌کند و لذا قضیه مجهول که ما گفتیم اگر کسی در کتب «رجالی» ذمی نداشته باشد قداماء اصل را بر عدالت می‌گذارند، می‌گویند این آقا عادل بوده و به روایتش هم عمل می‌کنند.

عزیزان خوب دقت کنند خیلی ظریف است که مجهول را یک دفعه «علامه حلی» می‌گوید مثلاً مجهولاً یک دفعه «ابو علی حائری» و «منهج المقال استرآبادی» و «وحید بهبهانی» این‌ها دارند مجهولاً می‌گویند، این‌ها خیلی با هم تفاوت دارد.

مهمل هم نه، در کتاب‌های روائی ما اسم این راوی آمده ولی متقدمین -متقدمین مرز «شیخ طوسی» و «من سبق» است- این‌ها اصلاً متعرض راوی نشدند و اسمش در کتاب‌های رجالی نیامده تا این‌که ذمی باشد یا ذمی نباشد معمولاً در مهمل یک مقداری بعضی‌ها تساهل دارند می‌گویند چون ذمی نیامده چون در سند کتب روائی ما قرار گرفته راوی‌های قبل و بعدش امامی هستند این هم حتماً امامی بوده و مجهول بوده ذمی نیامده این برای ما حجت است.

این‌ها یک سری مصطلحاتی است که مربوط به شیعه است؛ ولی اهل سنت مصطلحات فراتر از این دارند.

**پرسش:**

بین علمای معاصر قاعده «اصالة العدالة» را داریم یا نه؟

## پاسخ:

بله، برخی از مراجع ما قائل به «اصالة العدالة» هستند من در کتاب‌های فقهی امام «خمينی» خیلی دیدم که ایشان می‌گویند ذمی درباره راوی نیامده باشد برای ما حجت است.

## پرسش:

تمام قدمات قائل به «اصالة العدالة» هستند؟

## پاسخ:

نه تمام قدمات قائل نیستند. خود «شیخ طوسی» در کتاب «العُدّه» می‌گوید وقتی روایاتی برای علماء نقل می‌کردند، از این‌ها سوال می‌کردند آیا این راوی، ثقة بوده یا ثقة نبوده؟ اگر ثقة بوده قبول می‌کردند ثقة نبوده زیر بار نمی‌رفتند، من در اول کتاب «المدخل» هفت - هشت تا دلیل آن‌جا آوردم بر این که علم رجال لازم و ضروری است.

برخلاف آن‌هایی که می‌گویند علم رجال، علم مذموم است، افرادی مثل «صاحب حدائق» و «فیض کاشانی» و این‌هایی که مسلک اخباری دارند می‌گویند علم رجال، علم مذموم است؛ یعنی لغزش‌های روات را بیرون آوردن! این آدم بدی بوده این آدم خوبی بوده این ثقة بوده این اهل فسق بوده! ما روایت داریم که:

«مَنْ تَتَّبَعَ عَنْرَاتِ أَخِيهِ تَتَّبَعَ اللَّهَ عَنْرَاتِهِ وَمَنْ تَتَّبَعَ اللَّهَ عَنْرَاتِهِ يَفْضَحْهُ وَلَوْ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ»

الكافي - الشيخ الكليني - ج ۲ ص ۳۵۵

من اسم یکی از اعظام را آوردم که به او گفتند شما این همه دنبال لغزش‌های مؤمنین هستید که روات ثقة هستند یا آن یکی بد است فردای قیامت سوال پیغمبر را چه جواب می‌دهی؟ می‌گویند به پیغمبر جواب می‌دهم آیا حفظ آبروی مؤمن، مهم‌تر بود یا حفظ شریعت؟! قطعاً حفظ شریعت، احترامش بالاتر از حفظ مؤمن است.

در رابطه با اهل سنت، ما بحث «صحيح» و «حسن» را داريم اهل سنت «مؤثق» ندارند چون اهل سنت سنی امامی و سنی غير امامی ندارند. هر چه هست کلهم ملا قلی! ولی «صحيح» را دو دسته کردند کلاً می گویند روایت یا صحيح است یا حسن است یا ضعیف است. ولی در رجال ما، صحيح، مؤثق، حسن و ضعیف بود.

آن‌ها روی سه محور کار می‌کنند؛ ولی صحيح آن‌ها دو قسم است. «صحيح لذاته»، «صحيح لغيره»، «حسن لذاته»، «حسن لغيره» در حقیقت چهار دسته می‌شود و بعدش هم ضعیف می‌شود؛ یعنی در حقیقت آن‌ها پنج قسم می‌شود و بحث سر این است که آیا همه «صحيح لغيره» را عمل می‌کنند یا عمل نمی‌کنند؟ چون «صحيح لغيره» اهل سنت همان «حسن لذاته» شان است؛ ولی در حدیث که آیا «صحيح لذاته او صحيح لغيره» را من مفصل آوردم که: «مالفرق بين حدیث الصحيح لذاته و الصحيح لغيره؟» بعد از چند تا سوال هم آوردم که: «مالفرق بين حدیث الحسن لذاته والحسن لغيره؟» در جلسه قبل گفتم در این بخش و فصلی که ما هستیم از اهمیت خاصی برخوردار است من همه را به صورت سوال و جواب در آوردم که یک مقداری تفهیم و تفهم راحت‌تر باشد ولذا اگر دوستان موافق باشند ما یک خودآزمای می‌کنیم ببینیم دوستان این سوالاتی که ما طرح می‌کنیم چقدر تلاش کرده‌اند و پاسخ داده‌اند؟

لذا این بحث خیلی مهم است اگر ما بخواهیم در هر بحثی، مخصوصاً در قسمت پاسخ به شبهات و مناظرات موفق باشیم، حرف اول را «بحث رجال» می‌زند شما پنجاه تا روایت اقامه می‌کنید با یک جمله مثلاً تمام روایات ضعیف است تمام شد رفت! تمام این روایات جعلی و دروغ است، شما را بلافاصله خلع سلاح می‌کند ولذا دوستان روی بحث‌های «قواعد رجالی» و «ضوابط رجالی» خیلی باید کار بکنند.

ما در هجمه‌ای که به شیعه است امثال «قلمداران» و غیره بهترین و قوی‌ترین دلیل ما، ورود به بحث رجال است که وقتی ده تا روایت نقل می‌کند ما وقتی ثابت می‌کنیم ضعیف بوده و بعضی از روایانش کذاب بودند مخصوصاً واژه کذاب که می‌آید یا واژه وضاع می‌آید، یعنی شما هزار تا راوی کذاب کنار هم بگذارید مثل این که

هزار تا صفر را کنار هم می‌گذارید، ارزشی ندارد، هر چه تعداد روایت بیشتر باشد علم به کذب در آن جا بیشتر می‌شود.

در هر صورت ...

این‌ها یک بحث «صَحِيْحٌ لذاته» دارند «صَحِيْحٌ لذاته» را می‌گویند عادل باشد و ضابط باشد شاذّ و معلل هم نباشد ما می‌گوییم «امامی عادلٌ ضابط» این‌ها می‌گویند نه، «عادلٌ ضابطٌ» حالا «ضابط» را هم من معنا می‌کنم مراد از ضابط چه است؟ «عادلٌ ضابطٌ» به شرط این‌که شاذّ و معلل نباشد. در رابطه با شاذّ معلل هم این‌ها اختلاف عریض و طویلی دارند.

معمولاً واژه شاذّ، به آن روایتی می‌گویند روایتی که این آقای ثقة نقل کرده مخالف با ثقة دیگر نباشد همان که ما تعارض حدیثین می‌گوییم اگر بین نقل این ثقة با نقل ثقة دیگر تعارض باشد این روایت از درجه اعتبار می‌افتد. یا ثقة روایتی نقل کرده است که مخالف با مشهور است باز آقایان می‌گویند از شرایط روایت صحیح این است که مخالف مشهور نباشد.

**پرسش:**

معلل یعنی چه؟

**پاسخ:**

معلل یعنی این‌که روایت بیمار نباشد، معلل از علّت می‌آید یعنی اشکالات مخفی نداشته باشد فرض بفرمایید «ابراهیم ابن هاشم» روایتی از «زراره» نقل می‌کند «زراره» طبقه ۴ است و «ابراهیم ابن هاشم» طبقه ۷ است این نمی‌تواند از او روایت نقل کند اصلاً عصرش را درک نکرده.

ولذا بعضی از روایات ما داریم ظاهرش، متصل است؛ ولی وقتی به باطنش می‌رویم می‌بینیم به هم ریخته است، به عنوان نمونه که آقایان در ذهن مبارک‌شان داشته آقای «بروجردی» می‌گوید: «روایة حسن بن محبوب عن ابی حمزة الثمالی مرسله بلا ریب». بعد دلیل می‌آورد می‌گوید «زراره» متوفای ۱۵۰ است «زراره»، «محمد ابن مسلم»، «جمیل ابن درّاج» هفت - هست تاز شخصیت‌های برجسته سال ۱۵۰ از دنیا رفتند سال حزن یا تنائر نجوم شهرت گرفته یعنی فرو ریختن ستاره‌ها!

«زراره» متوفای ۱۵۰ است. «حسن ابن محبوب» متوفای ۲۲۴ است؛ یعنی در حقیقت ۷۴ سال با هم تفاوت دارند بلوغ در راوی را هم ما ۲۰ یا ۱۸ می‌دانیم این‌ها یک سری فوت و فن رجالی است که معمولاً در حوزه و یا در درس‌های فقهی به این‌ها پرداخته نمی‌شود. یک راوی زمانی می‌تواند از راوی دیگر حدیث نقل کند که حداقل سنش به ۱۸ یا ۲۰ سال رسیده باشد.

یعنی اگر کسی در سن ۱۴-۱۵ سالگی روایت نقل کرد می‌گویند این بلوغ فکری نداشته یعنی نمی‌توانست بین حدیث صحیح و حدیث غیر صحیح تشخیص بدهد. اگر ۷۴ از این طرف، از آن طرف هم ۲۰ سال به آن اضافه می‌کنیم ۹۴ می‌شود، ۹۴ معمر می‌شود و حال آن‌که «حسن ابن محبوب» در ۲۲۴ تقریباً در ۶۲ سالگی از دنیا رفته ولذا سن «حسن ابن محبوب» اجازه نمی‌دهد از «ابو حمزه ثمالی» روایت نقل کند.

در کتاب‌های روائی ما من یک زمانی شمردم الان یادم نیست شاید ۴۰۰-۵۰۰ تا روایت ما داریم که: «حسن ابن محبوب عن ابی حمزة الثمالی»!

البته ما این را جواب دادیم این روایت، وجاده است نه روایت، روایت وجاده یعنی کتابی از او به دستش آمده از کتابش نقل کرده، روایت وجاده یکی از روایت‌های مهمی است که بحث خیلی پیچیده‌ای دارد.

«والسلام علیکم ورحمة الله»